

متن پرسش

با سلام: در روایت داریم که هرگاه از چیزی ترسیدی، خود را در آن بیفکن. از طرفی در روانشناسی نیز هرگاه فردی از چیزی می‌ترسد، با رعایت ظرفیت فرد و نوع ترسش، در قالب یک فرآیند، فرد با آنچه می‌ترسیده روبرو می‌شود. مکاتب مختلف روانشناسی روش‌ها و دیدگاه‌های مختلفی برای این رویارویی دارند و مثالی که عرض کردم تنها یکی از این موارد است و موارد دیگری هم وجود دارد که روایات به انجام کاری برای خود توصیه کرده‌اند که مشابه آن در فرآیندهای روان درمانی نیز وجود دارد. سوالم این است که چه تغییری در بشر جدید رخ داده که او دیگر نمی‌تواند خودش چنین درمانگری را نسبت به خودش داشته باشد و نیاز دارد که آنچه قبلاً خودش می‌توانسته در مورد خودش انجام دهد، در قالب یک فرآیند و یک رابطه تخصصی انجام شود؟ و این بشر جدید، چه حالی دارد که باید بخشی از آنچه خودش قبلاً بوده را در قالب علوم انسانی و مثلاً امری تخصصی مانند روان درمانی جستجو کند؟ نسبت روان درمانگر و بیمار، جای چه نسبتی از فرد نسبت به خودش یا دیگری را گرفته؟ قبلاً بشر در چه وضعیتی بوده است که چنین توصیه‌هایی از دیگری می‌توانسته او را کمک کند ولی اکنون این توصیه باید در یک فرآیند و در رابطه روان درمانگر و بیمار جاری شود تا تاثیر بگذارد؟ تعجب بیشتر اینجا پیش می‌آید که وقتی این موضوعات در قالب فرآیند روان درمانی قرار می‌گیرند، بسیار پیچیده می‌شوند که حتی رعایت نکردن دستورالعمل‌های روان درمانی، موجب آسیب به بیمار می‌شود و برای مثال، اضطراب او بیشتر می‌شود در حالی که وقتی فرد خودش بخواهد چنین کاری انجام دهد، ظاهراً فاقد این پیچیدگی‌هاست.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: حتماً می‌دانید که موضوع، بسیار پیچیده و دقیق است و نظر صاحب‌نظرانی مانند هایدگر و گادامر که نسبت به انسان، بخصوص انسان جدید اندیشیده‌اند، موضوع نیهیلیسم و نیست‌انگاری است و راه عبور از آن در راستای حضور انسان است در سوبژگی خود و در عین حضور در جهان نسبت به انسان. عرایضی تحت عنوان «نیست‌انگاری» شده است امید است در این رابطه برای اندیشیدن هرچه بیشتر کمک‌کار باشد.

<https://lobolmizan.ir/search?search=%D9%86%DB%AC%D8%B3%D8%AA%20%D8%A7%D9%86%DA%AF%D8%A7%D8%B1%DB%AC&tab=sounds> موفق باشید

